

یادداشت

تاریخ به روایت ادبیات (۱): گونه حماسی؛ مقدمه قدیم شاهنامه

اکرم کریمزاده اصفهانی^۱

یکی از موضوعاتی که در پژوهش‌های تاریخی به آن توجه می‌شود، متون تاریخی و چگونگی پیدایش آنان است؛ چرایی ثبت وقایع و حوادث، توجه مردم به زندگی اجدادشان، رویکرد اقوام مختلف به تاریخ، و در نهایت رویکرد حکومت‌ها و حاکمان به چنین روایت‌هایی در این مبحث بررسی می‌شوند. معمولاً چنین مباحثی در دیباچه‌های خود کتب تاریخی - یا همان جریان‌های رسمی تاریخ‌نگاری - بیان می‌شده‌اند. البته در برخی متون غیرتاریخی به‌ویژه کتاب‌هایی که به خود مقوله علم و تقسیمات علوم می‌پردازند، هم می‌توان از پرسش‌ها را ردیابی کرد؛ و پژوهش‌هایی که پیرامون پیدایش نگارش در تمدن بشری و لزوم آن صورت گرفته نیز می‌تواند تا حد زیادی ما را یاری کند.

آنچه که مد نظر این سلسله‌یادداشت‌ها است، توجه به متونی است که رویکرد اصلی‌شان ثبت تاریخ و یا تفکر پیرامون چرایی و چگونگی نگارش آن نیست. بل، غور در روایت‌هایی است که در بادی امر با این مباحث بیگانه به نظر می‌رسند. متونی که ظاهراً داعیه آنان پرداختن به چیزی جز تاریخ است؛ متون ادبی یا روایت‌های گوناگون که می‌توان آنان را ذیل بحث ادبیات بررسی کرد. اگرچه برخی از پژوهشگران تاریخ را نیز گونه‌ای ادبی به حساب آورده‌اند، و حتی اگر نتوان نظرگاه یک گونه تولید متن را نسبت به گونه مجزای دیگر سنجید (متن ادبی نسبت به تاریخ)، می‌توان از درون یک گونه کوچکتر (تاریخ) به گونه بزرگتر یا مادرش (ادبیات) نگریست.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ گرایش تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه تهران، Karimzadeh.akram@gmail.com

پیگیری مباحث تاریخی در میانه متون غیررسمی تاریخی و متون ادبی، اگرچه از دیرباز به عنوان یکی از منابع پژوهش‌های تاریخی و حتی تاریخ‌نگاری‌های رسمی شناخته می‌شده؛ اما عملاً در دهه‌های اخیر و با رواج پیدا کردن روش‌های مختلف تحلیل متن میسر شده است. ابزارهای قدرتمندی که روش‌های تحلیل متن - اعم از تحلیل‌های ساختارگرایانه و پس‌ساختارگرایانه، روش‌های تحلیل روایت، روش‌های تحلیل گفتمان، روش‌های تحلیل محتوا و در آخر جریان تحلیلی هرمنوتیکی - در اختیار مورخ معاصر قرار می‌دهند، وی را در استخراج اطلاعات تاریخی یاری می‌رسانند. از همین منظر می‌توان به کاربرد این روش‌ها در پی بردن پژوهشگر تاریخ به ذهن مؤلف متن تاریخی و گفتمان حاکم بر عصر او اشاره کرد.

با این مقدمه نه‌چندان کوتاه، عنوان این سلسله‌یادداشت‌ها «تاریخ به روایت ادبیات» انتخاب می‌شود. در هر یادداشت تلاش خواهیم داشت تا یکی از انواع متون ادبی را در گستره زمانی ایران بعد از اسلام و ادبیات فارسی دری به بحث و بررسی بنشینیم و نشان دهیم که این متون غیررسمی تا چه حد می‌توانند در پژوهش‌های تاریخی مؤثر و مفید باشند.

یکی از اولین نمونه‌های نثر فارسی گونه حماسی است و پیش از حماسه‌سرایی‌های دقیقی و فردوسی، می‌بایست به شاهنامه منثور ابومنصوری اشاره کرد. آنچه که از این منبع اصلی فردوسی در سرایش شاهنامه باقی مانده، برگ‌هایی از مقدمه آن است. البته از نظر نوع‌شناسی ادبی گونه خدای‌نامه‌نویسی مقدم بر حماسه قلمداد می‌شود؛ اما از آنجا که خدای‌نامه‌ای به زبان فارسی دری پیش از حماسه برجای نمانده و هم‌چنین آنچه که از سیرالملوک‌نویسی باقی مانده، به تاریخ‌های بعد از تولید اولین حماسه‌ها برمی‌گردند، ناچاراً از گونه حماسی آغاز می‌کنیم. به‌علاوه باید توجه داشته باشیم که در دست نداشتن اصل شاهنامه ابومنصوری می‌تواند قضاوت و بررسی ما را تحت تأثیر قرار دهد. به‌ویژه که مشخص نیست قصد مؤلف تولید متن تاریخی، حماسه یا نوعی حماسه تاریخی بوده است و این نکته را در خود متن نشان خواهیم داد.

از آنچه که محققین تاریخ ادبیات پیرامون خود شاهنامه ابومنصوری، مؤلف و حامی آن اثر و هم‌چنین ارزش‌های ادبی آن نگاشته‌اند می‌گذریم و خواننده را به بیست مقاله قزوینی و دیگر پژوهش‌ها ارجاع می‌دهیم. آنچه که پس از این خواهد آمد، تحلیلی است بر خود متن مقدمه قدیم شاهنامه.

مقدمه شاهنامه ابومنصوری مانند دیباچه بسیاری دیگر از کتاب‌های فارسی با حمد و سپاس

تاریخ به روایت ادبیات (۱): گونه حماسی؛ مقدمه قدیم شاهنامه ۱۶۱

خداوند، درود بر پیامبر اسلام و خاندان او و سپس صحبت از مؤلف و حامی کتاب آغاز می‌شود. این قسمت از متن بسیار کوتاه‌تر از نمونه‌های مشابه بعدی است که از نظر سبک‌شناسی تعلق این متن به سبک خراسانی را اثبات می‌کند. در سطور بعدی مؤلف پیرامون ارج و اهمیت دانش و سخن می‌نویسد و آن را بر دیگر انواع عمل نیکو رجحان می‌دهد. ذهنیت مؤلف بر این سمت و سوق است که یادگار ماندن نام آدمی از اهمیت برخوردار است و هیچ چیز به اندازه سخن نیکو این مهم را بر نمی‌آورد. «مردم باید که تا اندرین جهان باشند و توانایی دارند، بکوشند تا از یادگاری بود تا پس از مرگ او نامش زنده بود.»^۲

مؤلف از ترجمه کلیله و دمنه در عصر انوشیروان از هندی به پهلوی یاد می‌کند و در ادامه از ترجمه آن به عربی توسط ابن مقفع در دربار مامون و سپس ترجمه دوباره این کتاب توسط بلعمی از عربی به فارسی در عصر سامانیان. جالب آنکه مؤلف از رواج این متن در میان مردمان آن عصر سخن می‌گوید «و هرکسی دست بدو اندر زدند.»^۳

در ادامه تصویری که مؤلف از ابومنصور عبدالرزاق ارائه می‌کند، قابل تأمل است. آوردن خصوصیتی مانند داشتن فر، خویش کام بودن، باهنر و بزرگ‌منش بودن، برخورداری از دستگاه پادشاهی، اندیشه بلند و نژاد بزرگ همگی تأکید بر عناصری است که در ایران - به‌ویژه ایران پیش از اسلام - اسباب بزرگی شمرده می‌شده است؛ یعنی خون و پاکی نژاد و همچنین آراسته بودن به فر و هنر. و بیهوده نیست که با مجموع این صفات مؤلف او را صاحب دستگاه پادشاهی و ساز مهتران می‌داند. این تصویر شاه ایرانی در بسیاری از متون فارسی در دوره‌های بعد نیز تکرار می‌شود.

مؤلف ادامه می‌دهد که ابومنصور عبدالرزاق، وزیر خود ابومنصور معمری را مامور می‌کند که «خداوندان کتب را از دهقانان و فرزنانگان و جهاندیدگان از شهر بیابوردند»^۴ از این عبارت می‌توان رونق و آبادانی خراسان و رواج دانش و هنر در آن زمان را حدس زد. «و کس فرستاد به شهرهای خراسان و هشیاران از آنجا بیابورد و از هر جای چون شاج پسر خراسانی از هری و چون یزدان داد پسر شاپور از سیستان و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نشابور و چون

۲ محمد قزوینی، «مقدمه قدیم شاهنامه»، در بیست مقاله، تهران: کتابفروشی ابن‌سینا، ۱۳۳۲، ص ۳۲

۳. همان، ص ۳۳

۴ همان، ص ۳۴

شاذان پسر برزین از طوس و از هر شارستان گرد کرد.^۵ در جایی این مقدمه بسیار شبیه به گونه سیرالملوک‌نویسی و نصیحت‌نامه‌نویسی می‌شود: «و سود این نامه هرکسی را هست و رامش جهان است و انده‌گسار انده‌گنان است و چاره درماندگان است و این نامه و کار شاهان از بهر دو چیز خوانند؛ یکی از بهر کارکرد و رفتار و آیین شاهان تا بدانند و در کدخدایی با هرکس بتوانند ساختن و دیگر که اندرو داستان‌هاست که هم به گوش و هم به کوشش خوش آید که اندرو چیزهای نیکو و با دانش هست؛ همچون پاداش نیکی و بادافراه بدی و تندى و نرمی و درشتی و آهستگی و شوخی و پرهیز و اندر شدن و بیرون شدن و پند و اندرز و خشم و خشنودی و شگفتی کار جهان و مردم اندرین نامه.»^۶ مؤلف از عبرت‌آموزی کتابش یاد می‌کند و همین می‌تواند دست‌آویزی باشد که گونه حماسه را (بیشتر حماسه ملی؛ و نه تاریخی، دینی و عامیانه و در آغاز پیدایشش) بسیار به تاریخ نزدیک بدانیم.

هم‌چنین صحبت از مقولات جغرافیایی و تصور غالب زمانه مؤلف از جهان شناخته‌شده آن روز در این مقدمه بازتاب دارد. گو اینکه جهان‌بینی مؤلف به بحث از هفت اقلیم گره خورده است.^۷ اقلیم هفتم از دیدگاه این اثر همان ایران‌شهر است که مهمترین اقلیم به حساب می‌آید و وسعتش با قسمت بزرگی از جهان شناخته‌شده آن روزگار مطابقت می‌کند: «و ایران شهر از رود آموی است تا رود مصر و این کشورهای دیگر پیرامون اویند و از این هفت کشور ایران شهر بزرگوارتر است به هر هنری.»^۸ اندیشه مرکزیت ایران‌شهر در جهان در متون مختلف بازتاب یافته و نشان از نوع جهان‌بینی ایرانیان دارد.

از نظر مقدمه شاهنامه ابومنصوری «هرجا که مردم بود از مهتر چاره نبود» و البته که پادشاه باید از گوهر مردم باشد؛ همانطور که «پیامبر مردم از مردم بایست.»^۹ و با این اساس قطعا هر یکی از کشورهای اقلیم هفت‌گانه می‌بایست پادشاهی‌ای مستقل داشته باشد. و اگر پادشاه نباشد، انتظار هرج و مرج و آشفتگی بالا می‌گیرد. چنانکه مؤلف می‌نویسد که صدو هفتاد و اند سال پس

۵ همان، ص ۳۵

۶ همان، صص ۳۹-۴۱

۷ همان، صص ۴۲-۴۴

۸ همان، ص ۴۹

۹ همان، ص ۶۵

تاریخ به روایت ادبیات (۱): گونه حماسی؛ مقدمه قدیم شاهنامه ۱۶۳

از مرگ کیومرث «جهانیان یله بودند چون گوسپندان بی‌شبان». این تمثیل در متون فارسی و عربی بارها و بارها تکرار می‌شود.

پس از اینکه مؤلف جهان آن روزگار را توصیف می‌کند، به تاریخ پیدایش انسان می‌پردازد و از نخستین انسان و نخستین شهریار یاد می‌کند: «پدید آمدن مردم از کیومرث بود و ایشان که او را آدم گویند ایذون گویند که نخست پادشاهی که بنشست هوشنگ بود و او را پیش‌داد خواندند که پیشتر کسی که آیین داد در میان پدید آورد او بود.»^{۱۰} و در این یاد کردن از اساسی‌ترین ویژگی‌های یک پادشاه که همان گسترش آیین عدل و داد است یاد می‌کند.

پس از ذکر اولین پادشاهی‌ها، مؤلف به سلسله‌های دیگر اشاره می‌کند و وقایعی که میان رفت و آمد سلسله‌ها رخ داده: «و سدیگر اشکانیان بودند و چهارم گروه ساسانیان بودند و اندر میان گاه پیگارها و داوری‌ها رفت از آشوب کردن با یکدیگر و تاختن‌ها و پیشی کردن و برتری جستن کز پادشاهی ایشان این کشور بسیار تهی ماندی و بیگانگان اندر آمدندی و بگرفتندی این پادشاهی بفروتنی؛ چنانک به گاه جمشید بود و به گاه نوذر بود و به گاه اسکندر بود و مانند این.»^{۱۱}

پس از آن مقدمه با صحبت‌هایی پیرامون نسب حامیان کتاب ادامه می‌یابد و با گریزی به حمله اعراب به ایران و امارت برخی از خاندان‌های محلی بر نواحی‌ای از خراسان، از جمله حکومت خاندان ابومنصور عبدالرزاق، به انتها می‌رسد.

آنچه که در مقدمه قدیم شاهنامه می‌بینیم و ما در بالا توضیح دادیم، بازتابی از زمانه مؤلف است نه لزوماً بازتابی از تاریخ قدیم ایران پیش از اسلام و بنابراین در استفاده از این متون برای بازسازی دوره زمانی پیش از آنها می‌بایست این نکته را متوجه بود. اشاره‌های مکرر مؤلف به نشانه‌های دینی، و اطلاعات جغرافیایی و اعتقادی زمانه خودش، همچنین اشاره به تاریخ و کارکردهایی که برای آن در قرون نخستین اسلامی در نظر گرفتند، گواه این ادعا است.

نکته دیگر که در مرور گذرا بر این مقدمه آشکار می‌شود، ذهنیت مؤلف متن است که متأثر از ذهنیت غالب بر زمانه‌اش است؛ این ذهنیت غالب البته بسیار وابسته به جغرافیای مؤلف نیز هست. ما می‌توانیم به آثاری هم‌زمان که در مناطق جغرافیایی متفاوتی تولید شده‌اند، رجوع کنیم که در آنها ذهنیات دیگری غالب است. از همین مسئله می‌توان گمان برد که در جهان

۱۰ همان، ص ۶۹

۱۱ همان، ص ۷۰

۱۶۴ فصلنامه علمی-تخصصی پژوهش در تاریخ

قدیم که راه‌های ارتباطی محدود بوده‌اند و همین کتاب‌ها از معدود رسانه‌های آن زمان به حساب می‌آمده‌اند، جغرافیا عامل موثرتری در شکل‌گیری ذهنیات بوده که در جهان کنونی نقش آن کم‌رنگ‌تر شده است